

نقد ادب اسلام

حجة الاسلام والمسلمین
سید جمال الدین دین پرور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

چکیده

این مقاله که ترجمه متن سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین سید جمال الدین دین پرور در همایش هزاره شریف رضی در دمشق است، به بررسی نقش ادبیات در رسالت اسلام می‌پردازد و برای این منظور، ابتدا در باب ادبیات انسانی و رابطه انسان و ادبیات سخن رانده و سپس به بیان رابطه میان سخن و دل و اثرگذاری سخنی که از دل برآید می‌پردازد. در این مقاله، فصاحت و قدرت بیان، فلسفه موفقیت پیامبران در امر دعوت و رسالت برشمرده شده و برای نمونه، اشاره‌ای به داستان موسی (ع) و آغاز رسالتش آمده و آنگاه بلاغت و فصاحت قرآن کریم، به عنوان یکی از دلایل معجز بودن آن معرفی شده است.

شعر نیز مقوله‌ای دیگر در ادبیات است که مقاله حاضر، ضمن بررسی جایگاه آن در نزد پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام)، به بحث دربارهٔ چگونگی بهره‌گیری شاعران متعهد در صدر اسلام از شعر به عنوان شمشیری برنده در برابر مشرکین پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، شعر، رسالت اسلام، فصاحت و بلاغت، سخن، اعجاز قرآن.

بنده در این همایش پرربار، به نمایندگی «بنیاد نهج البلاغه» شرکت کرده‌ام؛ مؤسسه‌ای که فعالیت‌های علمی آن دربارهٔ نهج البلاغه و سخنان امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد.

حاصل این فعالیتها تا کنون، تحقیق، تألیف و

نشر سی^(۱) کتاب و رساله به دو زبان عربی و فارسی بوده است. شش سال پیش، این مؤسسه اولین همایش **نهج البلاغه** را برگزار کرد، که افتتاحیه آن، روز سیزدهم ماه رجب ۱۴۰۱ هـ، سالروز میلاد مولای متقیان علی - علیه السلام - بود، که در مدرسه عالی شهید مطهری با پیام رهبر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی - که خداوند ایشان را حفظ کند^(۲) - و با حضور جمعی از علماء و متفکران اسلامی، آغاز به کار کرد و با فضل و قوه الهی، به موفقیتی چشمگیر در فعالیت‌هایش دست یافت و با وجود اینکه همایش مذکور، در آغاز تجاوز رژیم فاسد عراق علیه جمهوری اسلامی برپا شد، با استقبال بی نظیری مواجه گشت؛ چنان که دست‌اندرکاران را به برپایی هر ساله این همایش ترغیب کرد. در ماه رجب گذشته، به فضل خداوند، پنجمین همایش **نهج البلاغه** در تهران برگزار شد. این پنج همایش، سرشار از برکات معنوی، و پر بار و مملو از دستاوردهای علمی و تحقیقی بوده است.

و امسال که مصادف با هزارمین سالگرد وفات گردآورنده **نهج البلاغه**، علامه سید شریف رضی است - که خداوند مقامش را عالی گرداند - همایش، با نام این پرچمدار اسلام، در ماه رجب - یعنی همان زمان تعیین شده برای برپایی سالانه آن - برگزار خواهد شد و به جهت اینکه تاریخ وفات سید شریف رضی در محرم سال ۴۰۶ هجری بوده است، واحد فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق، با

فراخوانی جمعی از دانشمندان و علمای متعهد، اقدام به برگزاری همایشی به منظور بزرگداشت این علامه ادیب در کشور دوست و همسایه، سوریه، نموده است.

طبعاً شایسته است که تمام کشورهای اسلامی، برای بزرگداشت این عالم بزرگ اقدام کنند؛ چراکه ایشان با جمع آوری کلام علی (ع) خدمت عظیمی انجام داده است. همچنین علی (ع) به کشور خاصی تعلق ندارد و مایه فخر همه مسلمین، بلکه همه عالم است. او سرچشمه الهام و الگوی همه سالکان و رهروان راه حق و عدالت و آزادی است.

البته این مراسم یادبود و بزرگداشت، برای خدا و خدمت به علم و ادب برگزار می شود، نه به جهت اهداف پست و مغرضانه‌ای که با ارزشهای اسلامی و انسانی در تعارضند؛ چنان که نمی توان چنین فکر کرد که اقدامات گروه جنایتکاری که پرچمدار معاصر تفکر اسلامی، شهید آیت الله سید محمدباقر صدر، و خواهر عالمه و فاضله ایشان، شهید بنت الهدی صدر، را به شهادت رسانده و حوزه اصیل و ریشه دار علمیه را در نجف و کربلا خراب کردند و هزاران دانشمند و مستفکر و ادیب و روشنفکر اسلامی را از بین بردند، در راه خدمت به علم و ادب بوده است؛ بلکه به خدا سوگند، جز گمراه‌سازی و فریب و پنهان کردن چهره‌های عبوس و ددمشانه و دستان جنایتکاری که آمیخته به خون بی‌گناهان است، در زیر پوشش دروغین، هیچ هدفی ندارند.^(۳)

از خداوند سبحان می‌خواهم که اساتید و دانشمندانی را که در این همایش برابر جهت غنی‌سازی تفکر اسلامی و پرده برداشتن از زوایای پنهان شخصیت شریف رضی شرکت می‌کنند و با راهنماییها و رهنمودهایشان ما را در بسرگزاری همایش آتی در تهران یاری می‌رسانند، به شکل مطلوبی موفق و پیروز بدارد؛ که خداوند متعال، ولی و سرپرست پیروزمندی و توفیق است. عنوان پژوهش بنده در این همایش، «نقش ادبیات در رسالت اسلام» است؛ و این عنوان را بدین دلیل انتخاب کردم که شریف رضی، از بزرگان و اعلام ادبیات در قرن چهارم هجری^(۴) و از پیشگامان به خدمت‌گیری ادبیات در راه رسالت اسلام است.

در ابتدا باید اشاره کنم که از موضوعات مهمی که سزاوار است پردازندگان به تاریخ ادبیات به آن اهتمام داشته باشند، تأثیر متقابل ادبیات و رسالت اسلامی، بررسی میزان تأثیری که اسلام بر ادبیات گذاشته و همچنین خدمتی که ادبیات به انتشار دعوت اسلام و گسترش مفاهیم اسلامی کرده است، می‌باشد. تا آنجا که بنده مطلع هستم، تاریخ ادبیات‌نویسان، بحث و پژوهش کامل و وافی در این زمینه‌ها انجام نداده‌اند.

انسان و ادبیات

ادبیات، بیدار کردن احساسات پنهان انسانی و به پرواز در آوردن انسان در آفاق زیبا و بی‌منتهاست.

روح انسان، مشتاق عروج به قله‌های والایی و بلندمرتگی است، و ادبیات، راه عروج را به انسان می‌آموزد و فضای پرواز را برایش مهیا می‌سازد. ادبیات، در واقع همچون کشتی‌ای است که انسان را به میانه امواج سیل آسای افکار بشری می‌برد و انسان، با صادقانه‌ترین بیان، از روح خود، که به سوی کمال و هدف دور - بسیار دور - امتداد یافته، سخن می‌گوید.

انسان، در مسیر حرکت تکاملی‌اش نیاز به قدرتی دارد تا مراحل بحرانی معنویاتش را پشت سرگذارد و بر توان حرکتش بیفزاید؛ و ادبیات قادر است که در روح انسان این سرود الهی را به نوا درآورد؛ سرودی که بر سرعت حرکت و زیبایی آفاق و آرامش و استقرار روح می‌افزاید.

ادبیات قادر است که انسان را از نگونسازی در مرداب بهیمت و فرو رفتن در خودپرستی نجات دهد، تا او را به سوی عالم لایتناهی روحی بالا برد.

طبیعتاً مراد از ادبیات، مهملات پیش‌یافته‌ای نیست که در محافل لهو و لعب و افسانه‌گوییهای شبانه و اقوال سست و بی‌پایه مطرح شود؛ بلکه ادبیات، به منزله سرانگشتانی است که گیتار روح را به نوا درآورد و به حرکت و آواز دهد، تا از آن، نغمه‌های عروج انسان بلند شود و او را از کمیتها به سمت کیفیتها متحول سازد، که در حقیقت، همان سیر عرفانی و عملی روح بشری است.

از این مطلب روشن می‌شود که نهایت بلاغت، مبتنی بر علمی است که به لحاظ انطباق

لفظ با معنی و از جهت مطابقت معنای معقول با مصداق خارجی، منطبق بر واقعیت باشد. اما درباره لفظ، بنا بر گفته عبدالقاهر جرجانی در کتاب *دلائل الإعجاز*، ترتیبی که میان اجزاء لفظ بر اساس دلالت وضعی وجود دارد، منطبق بر همان ترتیبی است که بر اساس دلالت طبعی میان اجزای معنا وجود دارد؛ معنایی که لفظ مذکور آن را بیان می‌کند.

اما درباره معنا، اگر در صحت و درستی، مبتنی بر واقعیت خارجی باشد، به گونه‌ای که حقیقت از آن زایل نگردد، در این صورت، این همان درجه و مرتبه‌ای است که مرتبه پیشین بر آن تکیه کرده و استوار می‌شود. چه بسیار هزلیات بلیغی که در مقابل کلام جدی، دوام نیاورده، و چه بسیار کلام بلیغ جاهلانه‌ای که نه تنها با حکمت مقایسه نشده، بلکه اصلاً در حدّ مقابله و قیاس با آن نبوده است! بنابراین کلام جامع و کاملی که در میانه شیوایی لفظ و روانی اسلوب و بلاغت معنا و حقیقت واقع در خارج باشد، والاترین و بالاترین کلامهاست.

اگر کلام بر حقیقت استوار بوده و معنا بر آن انطباق کامل داشته باشد، دیگر حقیقتها را تکذیب نخواهد کرد و آن حقایق هم، این کلام را تکذیب نمی‌کنند؛ چرا که حق، اجزایی به هم پیوسته و ارکانی متحد دارد. هیچ حقیقی، حقّ دیگر را باطل نمی‌سازد و هیچ راستی و درستی‌ای، درستی دیگری را تکذیب نمی‌کند؛ بلکه این باطل است که باطل دیگر را و نیز حق را نفی می‌کند.

به بطن این سخن خداوند منزّه و متعال بنگر که می‌فرماید: «فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ:»^(۵) بعد از حق، جز ضلالت و گمراهی چه خواهد بود؟ خداوند، حق را امر واحدی قرار داده که تشبث و پراکندگی، تفرقه و دوگانگی در آن نخواهد بود. و این از عجایب قرآن است که هیچ‌یک از آیات آن، در بیان دلالت خاموش نشده و نتیجه‌گیری را بسی حاصل و بی‌فایده نمی‌گذارد و هر گاه آیه‌ای به آیه مناسب دیگری بپیوندد، حقیقتی را شکل می‌بخشد و آنگاه آیه سوم، دو آیه قبلی را تصدیق و از آن به عنوان شاهد استفاده می‌کند.^(۶)

حاصل اینکه، ادبیات، کلید دلهاست؛ اگر صالحان آن را به کار گیرند، خیر و صلاح را به دلها وارد می‌سازند و اگر به دست تبهکاران افتد، با افکار و هواهای نفسانی خود، آن را به بیهودگی و لغو مبتلا می‌سازند و مردم را به انحراف می‌کشانند. ادبیات، شمشیری دو لبه است؛ گاه موانع را در مقابل مسیر کمال از بین می‌برد و گاه زخم نیزه‌ای می‌شود و در نفوس برگزیدگان فرو می‌رود؛ و این، مصداق زبان کسانی است که خداوند منزّه و متعال درباره ایشان می‌فرماید: «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ»^(۷): پس چون ترس و خوف از آنان رخت بریند با زبانهای برنده، با شما برخورد می‌کنند...

زبان این مشرکان، به دلیل به کارگیری بلاغت، در طعن زدن تیز و برنده است؛ چرا که آنها ادبیات را برای هدف پست و خبیثانه خود

به کار گرفته‌اند.

ادبیات انسانی، فطرت بشری را تعالی می‌بخشد و آن را به حرکت واداشته، از زیر انبوه منبت‌ها و خودپرستیها و مادیات خارج می‌سازد و فضایی را برای انسان مهیا می‌سازد تا ندای فطرت خویش را در آن بشنود و به سمت درک و لمس تعالیم وحی الهی، که هماهنگ با فطرت خداوندی است که انسان را بر اساس آن فطرت آفریده، سوق دهد.

این‌گونه، انسان در فضای تربیتی‌ای زندگی خواهد کرد که ملتزم به واجبات و ترک محرمات، با رضا و رغبت واراده و نه به اجبار، می‌باشد.

آری؛ تا زمانی که قفل دلها گشوده نشود، ندای حق در آنها راهی نمی‌یابد و پذیرای نور الهی نمی‌گردند. به همین خاطر، وظیفه انبیاء و اولیاء خدا در مرحله اول، گفت‌وگو با دلها و تسخیر آنهاست، و از این راه، موفقیتی کامل را در راه تهذیب و هدایت افراد محقق می‌سازند.

مدرسه پیامبران

مدرسه پیامبران و مکتب آنها، اساساً و ذاتاً با مکتب فلاسفه در این ویژگی تفاوت دارد. آنچه که در مکتب پیامبران از جانفشانی و انگیزه بذل هر چیز گرانبها و با ارزش، حتی بذل جان انسان، مشاهده می‌کنیم، به نیروی جاذبه‌ای باز می‌گردد که مکتب الهی در نفوس انسانها ایجاد کرده است؛ در حالی که این پدیده در مکتب فلاسفه به صورت امری متروک یافت می‌شود.

داستان ابوعلی سینا با شاگردش بهمنیار، دلیل صادقی برگفتار ماست؛ چرا که فلاسفه فقط عقل را مورد خطاب قرار می‌دهند؛ در حالی که انبیاء، علاوه بر گفت‌وگو درباره عقل و خرد، حس عشق‌ورزی را نیز در دلها برمی‌انگیزانند، و این عشق را به سمت صحیح جهت‌دهی کرده، آشفشانی می‌سازند که انسان را به حرکت به سوی خیر و صلاح و سازندگی و انهدام مظاهر رذیلت و تباهی وامی‌دارد. از همین جاست که گفته‌اند: «آیا دین جز عشق‌ورزی چیز دیگری هست؟» یکی از راههای برانگیختن احساس عشق در انسان و گشودن افقهای روحانی و عرفانی در برابر دیدگانش، ادبیات است که خداوند، قدرت و تسلط بر آن را به انسان عطا کرده است.

جا حظ می‌گوید: خداوند - تبارک و تعالی - آغاز زیبایی خود را در تعلیم بیان و سخن گفتن، و نعمت عظیمش را در قوام بخشیدن به زبان ذکر کرده و فرموده است: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»: او خداوند رحمان است. قرآن را تعلیم فرمود، انسان را خلق نمود و سخن گفتن را تعلیم داد.» (۸)

بنابراین اولین نعمتی که خداوند سبحان بعد از نعمت خلقت یادآور می‌شود، نعمت بیان است؛ و بیان، یعنی پرده برداشتن از درون و ضمیر باطنی، که این بیان در نزد پیامبران به کامل‌ترین شکل و جامع‌ترین مصداق وجود دارد و وظیفه پیامبران، پرده برداشتن از حقایق الهی‌ای که بر آنها نازل شده و عرضه آن بر

امتحان است.

خداوند سبحان درباره قرآن و وحی آسمانی فرموده است: «هذا بيان للناس»^(۹): این، بیان و تبلیغی است برای مردم». به این ترتیب، خداوند قرآن را به بیان و فصاحت و به حسن تفصیل و تشریح ستوده و آن را فرقان [جداکننده حق از باطل] نامیده؛ چنانکه نام «قرآن» بر آن نهاده است. همچنین خدای سبحان آن را با عبارت «عربی مبین»^(۱۰): قرآنی عربی که روشن کننده است» توصیف کرده که مبین معنای وسیع این کلمه است و بیننده، تمامی حقایق را به همان شکل در آن می بیند، و از همین جاست که خداوند در جای دیگری درباره کتاب خود می فرماید: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^(۱۱): و ما این کتاب را بر تو فرو فرستادیم تا بیان روشن و واضحی برای هر چیز باشد».

رابطه میان سخن و دل

سخن گفتن، ترجمان دل است و سخن گوینده با مردم، تنها فصلهای کتاب دلش را برای آنها می خواند و تمایلات قلبی خود را به آنان انتقال می دهد.

طبیعی است که سخن گفتن، وسیله انتقال است، و هر میزان که بیان و سخن فصیح تر باشد، قدرت انتقال ابعاد گوناگون یک مفهوم، بیشتر خواهد بود. این قدرت و تسلط هنری برای انتقال، همان ادبیاتی است که در این مبحث، مد نظر می باشد.

همان طور که پیش تر اشاره کردیم، برخی

تصور می کنند که ادبیات، گزینش الفاظ زیبا و هماهنگ، برای خلق فضایی مفرح و شاد، همراه با لهو و نوعی سرمستی است و کسی که بر چنین گزینشی تواناست، ادیب به حساب می آید؛ در حالی که چنین نیست. فرهنگهای لغت، دارای زیباترین الفاظ هستند؛ اما نه کتاب ادبی به شمار می آیند و نه توانایی مخاطب قرار دادن روح انسان را دارند؛ همچنین قادر نیستند که موجب تحریک ساکنی یا برانگیختن اشکی شوند.

مسئله دیگر آن است که سخن گفتن، تعبیر روح و دل انسان است؛ پس سخنها به نسبت اختلاف مسیری که روح انسان طی می کند و قلب در آن می زید، متفاوتند. به همین دلیل است که درباره ویژگیهای شعر شریف رضی گفته شده:

از قید و شرطهای خود، گاهی پرده برمی دارد و بیرون می آید... و بیشتر اشعار رضی در ارتباط با زندگی و تأثرات درونی اوست.^(۱۲)

شخص دیگری گفته:

شعر رضی، هر چند دارای اسلوبی درست و محکم و بلاغتی آشکار است و نفس و روح انسان را به اوج تعالی اش برمی افرازد و بافتی قوی و تعبیری روشن دارد و متانت و روانی و استحکام خاصی در آن دیده می شود، اما شخصیت صاحب خود را که شخصیتی بزرگ و شریف، دارای نفسی با عزت و آرمانهای والاست، در خود ظاهر می سازد...^(۱۳)

این اشعار، زبان دل شاعر است:

آیا ممکن است مرا این گونه بیابی که از

نوشیدن آب لذت برم، در حالی که این آب، جان و روح آن امام تشنه را سیراب نکرد؟

نیزه‌ها بر او بوسه زدند و مرگها برای او به نبرد تاختند و پیکانها او را در آغوش کشیدند. اسیران، که از برترین و نیکوترین نژاد و اصل بودند، به جلو رانده می‌شدند و به آن پاکدامنان اهانت می‌شد. این بی‌اهانتی، نسبت به کسانی بود که قلبهایی خونین داشتند که نگاه عاشقانه از آنها جاری بود و چشمهایی داشتند که سراسر اشکریزان بود. روسریها از هر چهره‌ای کشیده شده بود؛ چهره‌هایی که به جای رویتد، پوششی از صیانت داشتند.

با سرانگشتان، بر چهره خود نقاب زدند، و حال آنکه اشکها خود نشانی بود بر چهره نقابداران. (۱۴)

رسالت دینی و ادبیات

از آنجا که مبدأ هر انقلاب عظیمی در امتها، یا دعوت دینی است و یا دعوت سیاسی، و این دعوت برای تأیید و نشر خود، زبانهای گویایی را از طرفدارانش می‌طلبد... و این جز با مخاطب قرار دادن جماعت مردم تحقق نمی‌یابد، به همین خاطر، ظهور اسلام، از مهم‌ترین حوادثی بود که زبانها را از بند رهانید و خطابه و سخنرانی را از مخفیگاهش به شکلی متعالی و والاتر از شکل قبلی‌اش در زمان جاهلیت، بیرون کشید. این کار بزرگ توسط صاحب آن دعوت عظیم، سرور و سید ما، حضرت محمد(ص)، صورت پذیرفت؛ کسی که کار خود را علاوه بر آوردن

قرآن از راه ورود به فن خطابه آغاز کرد؛ و خطابه، بابتی از ابواب ادبیات و بلاغت است. (۱۵)

فلسفه موقفیت پیامبران در امر دعوت

پیش‌تر یاد آور شدیم که زبان گفت‌وگو با دل، زیباترین و نافذترین نوع سخن و بیان است و کسی در سخنش به موقفیت دست نمی‌یابد، مگر آنکه این زبان را به خوبی بداند و با مهارتی هر چه تمام‌تر، در تعامل با اسلوبهای هنری این‌گونه بیان باشد. ما در تاریخ زندگی پیامبران، به وضوح بهره‌گیری آنان را از این زبان در دعوتشان احساس می‌کنیم، که در واقع، بر اساس همین قانون طبیعی در جریان ایجاد ارتباط میان دل و سخن است. اگر تأملی در دعوتهای الهی کنیم، درمی‌یابیم که به پیامبران، که تعالیشان از سرچشمه وحی مایه می‌گیرد، قدرت بیان داده شده است و آراسته به صفاتی شده‌اند که آنها را برای برداشتن بار رسالت الهی شایسته می‌سازد. از جمله این صفات، فصاحت و بلاغت است. به همین خاطر هنگامی که خداوند موسی بن عمران را به منظور ابلاغ رسالتش به فرعون و آشکار نمودن حجت و روشن ساختن دلایلش مبعوث کرد، و هنگامی که یاد آور شد که زبان موسی گویا نیست و بیانش در تنگنا و محبس است، از خداوند - عز و جل - خواست که: «وَ آحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي» (۱۶): گره از زبانم بگشا تا عمق سخنم را دریابند.

عقده و گره زبان، غیر از لکنت است. لکنت، نقصی است در کلام و در ادای کلمات به شکل

صحیح؛ و خداوند، پیامبری را که نقصی داشته باشد، مبعوث نمی‌کند. از این رو، موسی لکنت‌زبان نداشته است؛ بلکه آنچه او از پروردگارش طلب نمود، فصاحت و قدرت بیان تأثیرگذاری بود که لازمه کار هر مربی و رهبر موفقی است، تا بتواند قلبها را جذب کرده و بدین وسیله نفوس آدمیان را تربیت نماید.

در آیه مذکور، عبارت «يَفْقَهُوا قَوْلِي» ملاحظه می‌شود. کلمه «يَفْقَهُوا» غیر از کلمه «يفهموا» [بفهمند] است؛ چرا که «فهم»، درک ظاهر سخن و منطوق و مفهوم لغوی آن است و «فقه» به معنای قدرت جذب و رسیدن به عمق کلام است. این بدان معناست که آنچه موسی از پروردگارش طلب کرد - البته خدا داناتر است - ادبیات بود، که همان قدرت بلاغت و فصاحت است.

بر کسی پوشیده نیست که میان مقاله‌ای که با اسلوبی ادبی و فصیح به رشته تحریر درآمده، و مقاله‌ای که حاوی همان افکار و اندیشه‌هاست، اما با اسلوبی ضعیف و خالی از هرگونه فصاحت نوشته شده، تفاوت است.

شاهد ما برای شما در زندگی، رویکرد مردم به خواندن سلسله مقالات و نوشته‌های نویسنده‌ای است که در مخاطب قرار دادن دلها مهارت دارد؛ که همچون رویکرد تشنگان به جرعه‌ای آب است. آنها به نوشته‌ها و مقالات هفتگی نویسنده چنان توجه می‌کنند، گویی سطرها و کلمات آن را می‌بلعند.

این در حالی است که برای کتابهایی که

توسط همان نویسنده زبردست درباره همان موضوعات به انتشار می‌رسد، ولی از اسلوب ادبی و فصیح خالی است اهمیتی قابل نمی‌شوند. شاید این مسئله، همان دلیل جاودانگی آثار جاحظ، صاحب بن عبّاد، سعدی شیرازی، ابن ندیم، ابن عمید و رشیدالدین وطواط باشد، که سبب رواج آثار آنها در محافل ادبی و علمی در طی سالهای طولانی گردیده است.

موسی از انسانی ادیب مدد می‌گیرد

موسی - که برترین دروذهای خدا بر او و بر پیامبر ما باد! - تمامی اهتمام خود را به حمل بار امانت و ادای رسالت، و دعوت مردم به راه حق و خیر و صلاح اختصاص می‌دهد... و از تمامی راههای مشروع در راه تحقق هدفش کمک می‌گیرد. به همین خاطر، به دنبال انسانی می‌گردد که در او توانایی بسیار برای دعوت وجود داشته باشد. پس به پروردگارش می‌گوید: «وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي»^(۱۷). و برادرم، هارون، زبانی گویاتر و فصیح‌تر از من دارد. پس او را با من به عنوان مددکار بفرست تا مرا تصدیق کند.»

بنابراین موسی در انتخاب برادرش، بر محور «فصاحت» تمرکز می‌کند، بعد به مسأله «دعوت و رسالت» و به دنبال آن، به تصدیق مردم به رسالت الهی اشاره می‌نماید. ارتباط تنگاتنگ و عجیبی که میان فصاحت و تصدیق وجود دارد، میزان تأثیرگذاری ادبیات را در موفقیت دعوت پیامبران روشن می‌دارد.

در جایی دیگر، قرآن، به زبان موسی (ع)، ارتباط میان بیان و مفاهیم انبوه و متراکم در سینه این پیامبر را بیان می‌کند و می‌گوید: «و یَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي»^(۱۸): سینه‌ام تنگ است و زبانم گویا نیست.

پس سزاوار است که همراه سینه‌ای که با انبوه مفاهیم، به شکل دریایی موج درآمده، روانی و گویایی زبان باشد. اگر بیان قوی، ادیبانه و فصیح نباشد، محتوا و مفهوم، همچنان به شکل موج در سینه باقی می‌ماند و به تنگی و دشواری منجر می‌شود. اما بیان فصیح، قادر به انتقال حقایق و علوم و انتشار نور هدایت در جهان است.

به همین خاطر، جاحظ در تفسیر این آیات گفته است:

«موسی (ع) گفت: «و اُخِي هَارُونَ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلُهُ مَعِيَ رِدَاءً أُيْصِدَقَنِي»^(۱۹): و برادرم هارون، زبانی فصیح‌تر از من دارد. پس او را همراه من بفرست تا مرا تصدیق کند. [و موسی گفت: «و يَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي»^(۲۰): سینه‌ام تنگ است و زبانم گویا نیست. این سخنان، نشان‌دهنده تمایل موسی به بیان حجت و دلیل، با نهایت فصاحت و واضح ساختن دلالتها به شکل مبالغه‌آمیز است تا مردم به سوی او مایل‌تر شده، عقلها درباره آن حجتها فهم بیشتری کنند و نفوس آدمیان شتابنده‌تر به سوی او آیند. هر چند این امر، چیزی ورای نیاز بود و درک کلام موسی به سختی میسر بود...

از دلایلی که حاکی از آن است که خداوند متعال این گره زبانی را گشوده و آن پیچیدگی را

باز نموده و مهارتی را به او داده است، این سخن حق است که فرمود:

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي»^(۲۱):

پروردگارا، سینه‌ام را گشایش ده و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشا، تا عمق سخنم را دریابند. تا بدانجا که فرمود: «قَدْ أُوْتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى: اِي مُوسَى، خَواستَها تَ به تُو داده شده»^(۲۲).

قرآن، کتابی ادیبی

قرآن^(۲۳) «کتابی است که آیاتش استوار شده،

سیس از نزد خداوندی حکیم و دانا، به تفصیل شرح داده شده است». در این کتاب، آیاتی

روشن، دلایلی واضح، اخباری صادق، پندهایی

زیبا، قانونهایی نیکو و آدابی متعالی، با عباراتی

بیان شده که خردها را می‌رباید و اسلوبهایی که

هیچ بشری توان رسیدن به فصاحت و بلاغت آن

را در چنین پایه‌ای ندارد و نه تنها قادر به بیان

نظیر آن نیست، که حتی فکر تقلید از آن را نیز

ننواند؛ چراکه قرآن، نشانه دایمی خداوند و

حجّت جاودانه اوست. «باطل، نه از مقابل و نه از

پشت سرش، نمی‌تواند بیاید. این،

فروفرستاده شده‌ای است از جانب خداوند

حکیم و ستوده»^(۲۴). خداوند قرآن را بر

رسولش فرو فرستاد تا آن را بر قوم خود ابلاغ

کند؛ قومی که از فحول علم بلاغت و از جمله

امیران کلام و مدعیان سر باز زدن از جور و ستم

بودند؛ خودبزرگ‌بینانی که اهل حمیت و غیرت

به شمار می‌آمدند. بیان آن، چنین اشخاصی را مسبهوت ساخت و جاذبه‌ها و شگفتیهایش متحیرشان کرد.

بنابراین هر کس را که بینشی صحیح داشت، هدایت کرد و عقلش را استحکام و ذوق و قریحه‌اش را لطافت بخشید؛ اما اهل عناد و لجاج، از آن روی گرداندند و قرآن نیز آنها را به مبارزه طلبید که کتابی مانند آن بیاورند؛ ولی عقب نشستند. بعد، از آنها خواست ده سوره همانند آن بیاورند؛ عاجز و درمانده گشتند. سپس از آنها طلبید که یک سوره نظیر قرآن آورند؛ اما شکست خوردند؛ پس اعجاز قرآن بر آنها ثابت شد. خداوند متعال می‌فرماید: «اگر همه انس و جن گرد هم آیند تا کتابی همچون این قرآن بیاورند، هرگز نتوانند؛ هر چند برخی پشتیبان و یاور برخی دیگر باشند.» (۲۵)

بلاغت قرآن، اعجاز آن است
در آن هنگام که خداوند کتابی خاص^(۲۶) و ویژه در میان کتابهای آسمانی نازل کرد که ویژگی و مختص بودن آن، به جهت صیغه بلاغتی بود که گردن برگزیدگان و پیشی گیرندگان را قطع نموده و گامهای اسبان نیک‌نژاد و بالغ، در رسیدن به کمالات آن، خسته و ناتوان شده بود، این کتاب از سوی سرشناس‌ترین عالمان، یاوران دین اسلام، مدافعین ساحت پاک دینت یکتاپرستی و مفسران زمانی کلام عربهای فصیح، یاری شد. این یآوری در زمانی بود که [دشمنان] با زبانهای تیزشان به معارضه و مخالفت با آن برخاسته و

چاره را در مبارزه طلبی دیدند. این مبارزه طلبی، از جانب هر شخصی صورت می‌گرفت که دیدگاه و اندیشه‌اش در حد ابعادی بود که به تبیین آثار سخنوران بلیغ ختم می‌شد، و به آگاهی از منظومه‌های فصیحان، گزینش الفاظ متداول و رایج، مبادله اقوال آنها و معاوضه آنچه که پذیرفته نشده با آنچه که برگزیده شده، و آنچه که مورد قبول نبوده و سست به شمار آمده و از آن صرف نظر شده با آنچه که فصیح و روان شمرده شده، خاتمه می‌یافت. البته نظریه دادن در این موارد، بر عهده ناظری بود که بر وجود اعجاز، واقف‌ترین و نسبت به راز و رمزها و باریک‌اندیشی‌های بلاغت، داناترین بود؛ کسی که سینه یقینش آرام‌ترین و تیر احتجاج با او ناتوان‌ترین بود؛ تا بدانجا که درباره او گفته می‌شد: او بهره‌مند از علم بیان است و فهم او از این علم، جاحظی‌مآب است. (۲۷)

و بدان که اعجاز قرآن، به بلاغت آن منحصر نشده و در همگی ابعادش معجز به شمار می‌آید. اما می‌توان گفت که اساس مبارزه طلبی در قرآن، بر بلاغت و فصاحت استوار است، و قرآن در این زمینه معجزه‌ای متناسب با زمان نزول آن و تمامی زمانها و نیز متناسب با فهم زبان عربی به شمار می‌آید. این همان شیوه‌ای است که در میان عرب به عنوان تعظیم و بزرگداشت قرآن رایج شد. آیا خبر ندارید که چگونه یکی از سران قریش، در هنگامی که به نزد رسول خدا(ص) رفت تا ایشان را از پای درآورد، شنید که ایشان می‌خوانند: «حم. تنزیل الکتاب من اللّٰه

العزیز الحکیم^(۲۸): نزول این کتاب از جانب خداوندی عزیز و حکیم است. این جریان به هنگام نماز مغرب بود. آن شخص آزاری به پیامبر نرساند و به نزد قوم خویش بازگشت و گفت: به خدا سوگند، باران رحمت و بخشش است، و فراز آن نمردهنده باشد، و آن برتر است هیچ چیز بر آن برتری و بلندی نمی یابد.^(۲۹)

بنابراین چون بلاغت قرآن، سبب اعجاز آن بود و اعجاز نیز بابتی وسیع است که دارای قوانین و قواعدی برگرفته از قرآن می باشد، به صورت علمی کامل و مستقل در آمد که بزرگان به آن پرداخته و تصنیفاتی را به این قسم از علم اختصاص دادند، که از جمله آنها، قاضی ابوبکر باقلانی [در کتابش با عنوان اعجاز القرآن] و خطابی [در کتابی تحت عنوان، بیان اعجاز القرآن] و رمثانی [در رساله ای با نام التکت فی اعجاز القرآن (: لطایفی در اعجاز قرآن)] و عبدالقاهر جرجانی [در رساله ای با عنوان شافیة (: شفا بخش)] است.

بلاغت، علمی گرانقدر و باارزش است؛ چرا که معجزه جاودانه نبوت پیامبر (ص) قرآن است و این خود توجه و اهتمام خاصی را در راه شناخت این اعجاز، ایجاب می کند. خداوند سبحان می فرماید: «وإن أحد من المشرکین استجارک فأجره حتی یسمع کلام الله^(۳۰)»: و چون یکی از مشرکان به تو پناه آورد، به او پناه ده، تا کلام خدا را بشنود.» بنابراین اگر شنیدن، خود دلیل و حجتی برای مشرک نبود، خداوند امر خود را بر آن موقوف نمی ساخت، و همین

شنیدن قرآن، حجتی بر معجزه بودن آن است. هنگامی که پیامبر (ص) این کتاب را آورد، فصیح ترین فصیحان و سخنوران خوش سخن را پیوسته به مبارزه می طلبید تا همانند این کتاب، مطلبی بیاورند و به آنها سالیان دراز مهلت داد؛ اما توانایی چنین کاری را نداشتند.

مکئی بن ابی طالب در مختصر نظم القرآن از جرجانی گوید: روا نبود که قرآن را به نظم و ترتیبی غیر از آنچه بر زبانهای آنها جاری است، نازل کند؛ چرا که دیگر حجتی بر آنها نبود؛ به دلیل اینکه خداوند متعال می فرماید: «أم یقولون افتراء، قل فأتوا بسورةٍ مثله^(۳۱)»: یا می گویند آن (قرآن) را بر بافته است. بگو [اگر چنین است]، یک سوره همانند آن بیاورید.

بنابراین منظور از آوردن مثل و همانند در این آیه، ناگزیر باید در برابر مسئله ای باشد که در حیطه توانایی آنها بوده؛ یعنی بلاغت، نه مفهوم؛ چرا که امکان احاطه به مفهوم و آگاهی به حقیقت منظور شده در قرآن وجود ندارد؛ و چگونه می توان تصور کرد که قرآن در زمینه چیزی که آگاهی و وقوف بر آن امکانپذیر نیست، آنها را به مبارزه طلبیده باشد.

خطابی در کتاب خود با نام بیان الاعجاز می گوید:

حقیقت آن است که اقسام کلام، متفاوت است و مراتب آن، به تناسب درجه و ارزش بیانی، گونه گون، و درجات آن در بلاغت، متباین و نامساوی است. گونه ای از کلام، بلیغ و متین و روان است؛ نوعی دیگر، فصیح، قریب به

ذهن، و سهل و آسان است؛ قسم دیگر، نافذ، روان و گویاست. این، اقسام کلام فاضلاته و

این اقسام بهره‌ای گرفته و با امتزاج این ویژگیها، شیوه‌ای از کلام را نظم بخشیده که دو صفت استواری و روانی را در خود جمع دارد، و این، برتری بی است که قرآن بدان اختصاص یافته است.

برتری بلاغت در نزد ادیبان بزرگ

حالت و شکل قرآن، از یکی از این وجوه سه گانه خالی نیست: یا مساوی با سایر کلام فصیحان است، یا افزون بر سایر کلام فصیحان است، اما به اندازه‌ای که نقض عادت و عرف به شمار نمی‌آید، یا افزون بر آنها هست، اما به اندازه‌ای که عادت را نقض کرده و خرق عادت به حساب می‌آید. دو قسم اول، باطل است و بنابراین قسم سوم معین می‌گردد. و ما به این دلیل آن دو قسم را باطل می‌گوییم که اگر قرآن چنین بود، (یعنی شامل حالت دو قسم اول می‌گردید)، لازم می‌آمد که فصیحان، به طور جمعی یا شخصی، سوره‌ای نظیر آن را بیاورند. بنابراین اگر نزاعی درمی‌گرفت و ترس از عدم پذیرش حاصل می‌شد، شهود و اقوال بی‌پایه، این شبهه را از بین می‌بردند و این پایان احتجاج بود؛ چراکه آنها خود در نهایت شناخت زبان و اطلاع از قوانین فصاحت بوده و در زمره دستداران سرسخت ابطال امر قرآن به شمار می‌آمدند و در این راه، حاضر به بذل جانها و مالهایشان بوده و خود را در انواع مهلکه‌ها و سختی‌ها درمی‌انداختند. آنان در زمینه تعصب و غرور و خودبینی در حدی بودند که حق را نمی‌پذیرفتند، چه برسد به



پسندیده است.

بلاغتهای موجود در قرآن، از هر قسمتی از

باطل! و همه اینها ایجاب می‌کرد که آنها در بی‌اعتبار ساختن کلام خدا بکوشند، و معارضه و مخالفت، قوی‌ترین راه بی‌اعتبار نمودن و ضربه زدن بود. بنابراین چون نتوانستند نظیر آن را بیاورند، چنان‌که می‌دانیم، از آن عاجز شدند و ثابت شد که قرآن، همتای قول و گفتار آنان نیست و تفاوت میان قرآن و کلام آنها، تفاوتی عادی نمی‌باشد. (۳۲)

پورسی حکمت اعجاز قرآن

صاحب‌نظران، در بیان وجوه اعجاز قرآن، شیوه‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند که متین‌ترین و محکم‌ترین آنها این است که اعجاز و مبارزه‌طلبی قرآن، به واسطه نظم، صحت معانی و توالی فصاحت الفاظ آن، واقع شده است. عرب، از فصیح‌ترین فصحا و سخنورترین خطبا به‌شمار می‌آمد. آنها کلام بلیغ و بلیغ‌ترین کلام را از یکدیگر تشخیص می‌دادند؛ هر چند از ایجاد و انشاء نظیر آن ناتوان بودند؛ چراکه آنها در بلاغت مهارت داشته و به فصاحت ممتاز بودند و به بلندای قلّه فنون ادبی رسیده بودند؛ تا بدانجا که محافلی تشکیل داده و بازارهایی برپا می‌ساختند تا در زمینه شعر و خطابه با یکدیگر به رقابت پردازند. و از ادیبان برای کلام زیبایی که بیان کرده بودند، تقدیر می‌شد. قدردانی آنها از شعر تا بدانجا بود که بر هفت قصیده از بهترین اشعار قدیمی متمرکز شدند و آن را با آب طلا بر روی پارچه‌های کتان سفید نوشتند و بر کعبه آویختند و چنان شد که اگر شخصی از مردان و

زنان عرب شعر بسیار نیکو می‌سرود و در زمینه ادبیات اهتمام داشت، به او گفته می‌شد این همان شعر طلاکوب شده فلاتی است. نایغه ذبیانی داوری شعر شاعران را بر عهده داشت. در موسم حج به بازار می‌آمدند و اشعارشان را بر او عرضه می‌داشتند تا درباره آنها داوری کند. با وجود این شرایط، حکمت اقتضا می‌کرد که پیامبر اسلام، با معجزه بیان ممتاز شود. بلاغت قرآن به گونه‌ای است که هر عرب‌زبانی درمی‌یابد که این کلام خداوند است، و با بلاغتش، از دایره توانایی بشر خارج است و هر عرب‌زبانی که دشمنی و معاندتی نداشته باشد، به این واقعیت اعتراف می‌کند. (۳۳)

آنچه از ابن سکیّت روایت شده، دالّ بر این حقیقت است. او روایت می‌کند که به ابوالحسن رضا (ع) عرض کرد: «چرا خداوند موسی بن عمران (ع) را با (معجزاتی همچون) عصا و ید بیضاء و وسیله سحر مبعوث کرد؟ عیسی را به وسیله طب و طبابت، و محمد را - که درود خدا بر او و خاندانش و تمامی پیامبران باد - به وسیله کلام و سخنوری مبعوث نمود؟ ابوالحسن (ع) فرمود: همانا خداوند، زمانی که موسی (ع) را به پیامبری برگزید، غالب مردم زمانه او اهل سحر و جادو بودند. پس موسی از جانب خداوند چیزی آورد که آوردن نظیر آن، در وسع آنها نبود و سحر و جادوی آنها نتوانست آن را باطل کند، و این چنین توسط این معجزه حجّت بر آنها ثابت شد. و همانا خداوند عیسی (ع) را زمانی به پیامبری مبعوث کرد که آفات و بیماریها در آن

ظهور یافته و مردم به طبابت نیاز داشتند. عیسی از جانب پروردگار چیزی برای آنان آورد که نظیر آن در نزد آنها نبود، و به واسطه همین قدرت، عیسی مردگان را زنده می‌ساخت و به اذن خدا آنان را که به ناپیایی و پستی مبتلا بودند، شفا می‌داد، و بدین ترتیب، حجّت بر آنها تمام شد. و خداوند، محمّد(ص) را در زمانی مبعوث کرد که سخنوری و کلام - و گمان می‌کنم شعر را فرمودند - بر اکثر مردم زمانه‌اش غالب بود. پس پیامبر از جانب خدا موعظه‌ها و حکمت‌هایی را آورد که اقوال آنها قادر به باطل نمودن آن نبود، و این چنین حجّت بر آنها ثابت گشت...» (۳۴)

البته پیامبر(ص) معجزات دیگری غیر از قرآن - نظیر شق القمر، تکلم مارها و به تسبیح در آوردن سنگریزه‌ها - داشته است؛ اما قرآن از لحاظ شأن، عظیم‌ترین این معجزات و استوارترین حجّت‌ها بوده است؛ زیرا عربی که نسبت به علوم طبیعی و اسرار هستی جاهل است، ممکن است در این معجزات شک کرده و آن را به علل و اسباب علمی‌یی نسبت دهد که او از آنها بی‌خبر است؛ و نزدیک‌ترین این علل و اسباب در ذهن او، سحر و جادوست که معجزات را به آن نسبت می‌دهد. اما همین عرب، در بلاغت قرآن و اعجاز آن تردیدی نمی‌کند؛ چرا که به فنون بلاغت احاطه دارد و اسرار آن را درک می‌نماید.

ادبیات و بلاغت در فضای دیانت

قرآن، ممیّزه و ویژه دیگری نیز داراست که به

واسطه آن بر همه معجزاتی که انبیاء پیشین آورده‌اند، برتری می‌یابد. آن ممیّزه، به عهده گرفتن هدایت بشر و سوق دادن آنان به غایت و نهایت کمال وجودیشان است. قرآن، مرشد و راهنمایی است که عرب جفاکار طغیانگر را که گردن به زشت‌ترین عادات نهاده و به بت‌پرستی عادت کرده بودند و به جای تحصیل علوم و معارف و تهذیب نفس، به جنگ‌های داخلی و فخرفروشی‌های جاهلی سرگرم بودند، ارشاد و هدایت نمود و از آنها در اندک زمانی امتی ساخت با مرتبه‌ای عالی در معارف و علوم، تاریخی عظیم و گرانقدر و عادات و رسوم متعالی.

هرکس نگاهی به تاریخ اسلام اندازد و کنکاشی در سیره صحابه پیامبر(ص) که در حضور او به ادای شهادتین و نماز مشغول بودند، بنماید، در برابر او، عظمت قرآن با آن هدایت رسا آشکار و تأثیر گسترده‌اش نمایان می‌شود. این، همان قرآنی است که آنها را از حسیض جاهلیت خارج ساخت و به عالی‌ترین مراتب علم و کمال رسانید، و آنان را چنان ساخت که در راه دین و شریعت، تا پای جان می‌کوشیدند. (۳۵)

هنگامی که این خصیصه را در کنار سایر خصایص پیشین - یعنی بلاغت و فصاحت - می‌گذاریم، چنین نتیجه می‌گیریم که ادبیات و خطابه، اگر زبان هدایت و در خدمت ارشاد و تربیت باشد، فرد تحت تربیت را متأثر نمی‌سازد، مگر با زبانی که روحش را لمس کند. این همان بیان و سخنی است که از زوایای دل او

پرده برداشته و آن را آشکار می سازد. نه صرف بازی با الفاظ و ایراد مطالب خشک و علی. هر کس قرآن را به دقت نگاه کند و در مجموع آیات آن تفکر نماید، با مرتبه عین الیقین درمی یابد که ادبیات و بیان و سخنوری، مهم ترین دستور پیامبران و مربیان بوده است، و به همین خاطر، خداوند متعال می فرماید: «الزَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^(۳۶): او خداوند رحمان است. قرآن را تعلیم داد، انسان را خلق نمود و به او فن بیان و سخن پیاموخت.

جایگاه شعر در عالم ادبیات

درباره جایگاه متعالی شعر و رسالت آن، همین بس که خداوند - تبارک و تعالی - و فرشتگان، توسط آن سخن گفته اند.

حافظ کنجی در کفایه اش چنین می آورد: زمانی که علی (ع) - امیرالمؤمنین - در کعبه تولد یافت، ابوطالب کعبه را ترک کرد، در حالی که می سرود:

ای پروردگار شبهای تیره و تار و ای پروردگار ماه درخشان و تابان! برای ما امر پنهانت را آشکار کن. در نام این کودک، چه صلاح می دانی؟

او گفت، صدای هاتقی را شنید که می گفت: ای اهل بیت پیامبر! شما با این فرزند پاک، مختص شدید. نام او از فراز بلندمرتگی است. نامش علی است که از علو و بلندمرتگی مشتق شده است.

همچنین از ام سلمه نقل شده است که گفت: جبریل به نزد پیامبر (ص) آمد و گفت امت تو پس از تو، او - یعنی حسین (ع) - را به شهادت می رسانند. سپس گفت: آیا می خواهی تربت او را به تو نشان دهم؟ ام سلمه گفت: سنگریزه هایی را آورد و رسول خدا (ص) آنها را در شیشه ای قرار دادند. پس هنگامی که شب شهادت حسین (ع) رسید، ام سلمه گفت: شنیدم، گوینده ای می گوید:

ای قاتلان حسین که او را از جهالت به شهادت رساندید! بشارت بر شما باد به عذاب و عقوبتی سخت! شما با زبان داوود و موسی و صاحب انجیل (عیسی) لعنت شدید.

ام سلمه گوید: پس گریستم و در آن شیشه را گشودم، که به ناگاه خونی در آن پدید آمد.^(۳۷)

در کتاب عیون المحاسن آمده است که: حسین (ع) به همراه انس بن مالک می رفتند که به قبر حضرت خدیجه رسیدند. حضرت فرمودند: از نزد من برو. انس گفت: من خود را از ایشان پنهان کردم. پس چون توقف ایشان برای دعا و نماز به طول انجامید، شنیدم که می فرمودند:

پروردگارا! پروردگارا! تو مولا و سرور اویی. رحم کن بر بنده ناچیزی که به تو پناه آورده. ای صاحب مرتبه های والا، تکیه گاهم فقط تویی. خوشا آن کس که مولایش تو باشی! خوشا به حال آن خدمتگزار و خادم شب زنده داری که در پیشگاه خداوند ذوالجلال

و صاحب جلال به شکوه نشسته و دردش را به او می‌گوید.

در حالی که عارضه و بیماری‌ای ندارد و به خاطر افزودن محبت نسبت به مولایش شکوه می‌کند.

در آن هنگام که از غم و ناراحتی‌اش شکایت نزد او برد، خداوند او را اجابت کرده و به او لبیک گوید.

اگر کسی به دست ظالمی گرفتار شود و آه و زاری به درگاه خدا آورد، خدا او را اکرام نموده و به مرتبه قرب خود می‌رساند.

آنگاه ندا در داده شد:

لبیک ای بنده من! تو در کنف حمایت منی و از هر آنچه که گفتم، آگاهیم. فرشتگانم مشتاق صدای تو هستند. تو را همین بس که ما صدایت را شنیدیم.

دعایت در پس حجابهایی نزد من دور می‌زند، و تو را همین بس که ما از ستر و حجاب دعایت پرده برداشته و ظاهرش نمودیم.

اگر باد از کناره‌های آن پرده بگذرد، از عظمت آنچه که در قالب ستر و حجاب پوشانده شده است، از فراز به فرود درافتد.

از من بدون هیچ شرم و ترسی و بی هیچ جدّ و حصری درخواست نما، که من بی تردید، خداوند هستم. (۳۸)

جایگاه شعر در نزد پیامبر (ص) و خاندانش (ع)

پیامبر (ص) با سرودن دو مصراع، اولین گشاینده

باب شعر بودند. ایشان شعر می‌سرودند و از دیگران هم می‌خواستند که شعر بسرایند، و اجازه این کار را داده بودند و مایه فرح و شادمانی ایشان بود. هرگاه که در شعر شاعری دستمایه‌هایی از اسلام و ولایت را، که تنها غایت و هدفشان بود، می‌یافتند، او را تکریم می‌کردند.

نظیر آن شادمانی که درباره شعر عموشان، پیر اهل بطحاء، ابوطالب - که درود خدا بر او باد - به ایشان دست داد. یک‌بار ایشان طلب آب کردند و به آن حضرت آب دادند، ایشان فرمودند: خدا بر رحمت خود بر ابوطالب بیفزاید. اگر زنده بود، دیدگانش منور و دلش شاد می‌گشت. چه

کسی شعر او را برایمان می‌خواند؟ عمر بن خطاب به پا خاست و گفت: ای رسول خدا، شاید من بدانم منظورتان کدام شعر است:

هیچ شتری بر پشت خود، نیکوکارتر و وفادارتر از محمد (ص) را حمل نکرده است.

رسول خدا (ص) فرمود: این بر زبان ابوطالب از قول حسان بن ثابت جاری شده است. علی بن ابی‌طالب (ع) ایستاد و فرمود: ای رسول خدا (ص)، گویا مراد شما این شعر بوده است:

سفید و نورانی شد؛ چنان‌که ابرها از چهره‌اش طلب آب می‌کردند. بهار یتیمان و مایه عصمت بیوه‌زنان بود. مهرویان و بخشنندگان خاندان هاشم به او پناه می‌آوردند که آیا می‌توانند نزد او نعمت و فضل و بخششی را بیابند.

رسول خدا (ص) فرمودند: بله! همین

است. (۳۹)

عبدالله بن رواحه داشتند. براء بن عازب می‌گوید: پیامبر (ص) را دیدم که خاک از خندق برمی‌دارد و جابه‌جا می‌کند، تا جایی که خاک، پوست شکمشان را پوشاند، در حالی که سخن و شعر عبدالله بن رواحه را به شکل رجز می‌خواند:

«اگر تو ما را هدایت نمی‌کردی، هیچ دغدغه و قصد و هدفی برای انجام کاری نداشتیم. پس گامهایمان را در راه رسیدن به تو و دیدارت ثابت و استوار گردان.

همانا آنان ما را سرزنش و نکوهش می‌کنند، و اگر اراده فتنه‌جویی کنند، ما سر باز می‌زنیم.

تشویق پیامبر به یاری اسلام

پیامبر (ص) شاعران را از این جهت تشویق نموده و به آنها امر می‌کردند که همواره چنین بُعدی را در نظر داشته و در اشعارشان حفظ کنند؛ همان‌گونه که آنها را به آموختن قرآن عزیز دستور می‌دادند. پیامبر شعر را ابزاری برای نصرت و یاری دین اسلام و جهاد برای دین حنیف می‌دانستند و چگونگی جهاد شاعر را برای او تصویر نموده و بر آن تأکید می‌کردند و می‌فرمودند: شعر بگویید؛ چرا که مؤمن، با جان و مالش جهاد می‌کند. و قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، شما [با سرودن اشعار]، گویی آنان را با آماج تیرها به قربانگاه برده و به قتل رسانده‌اید.

پیامبر (ص) شاعرانشان را تشویق می‌کردند که با تیرهای نظم و به معرکه جنگ بیایند و آنان

همچنین هنگامی که کعب بن زهیر قصیده لامیه‌اش را در مسجد شریف پیامبر سرود نیز آن حضرت مسرور شدند، و اولین بیت آن لامیه این است:

سعاد از من دور شد و امروز قلب من از شدت عشق، از دست رفته، و به دنبال او چنان شایسته شده‌ام و در بند وی گرفتارم که هیچ فدیة‌ای برای این گرفتار دریند وجود ندارد. با خواندن این قصیده، پیامبر (ص) پیراهن ابریشمینی بر کعب پوشاند که معاویه بعدها آن را به بیست هزار درهم خرید، و این همان است که خلفاء آن را در اعیاد بر تن می‌کردند.

نسخه
۱۰۰

۹۲ شماره ۱۳۱۴

تصحیح شعر شعراء توسط پیامبر در مستدرک حاکم (۴۰) آمده است که: زمانی که کعب، این قصیده را برای رسول‌الله (ص) سرود و این سخن وی به ایشان رسید که: همانا پیامبر، همچون شمشیری است که توسط آن، حق روشن و آشکار می‌شود. ایشان شمشیری برنده از میان شمشیرهای خداوند است که [به سوی دشمنان] برکشیده شده.

پیامبر (ص) به مردم اشاره کردند که به هنگام خواندن این شعر، به صاحب آن، گوش فرا داده و مالی را به او عطا کنند. روایت کرده‌اند که کعب چنین سروده: «از شمشیرهای هندی». پیامبر (ص) فرمودند: صحیح، «از شمشیرهای خداوند» است.

یا مانند احساس خوبی که ایشان از شعر

رأبه حماسه آفرینی در برابر کفّار تشویق می نمود. این تحریض و تشویق، در واقع به خاطر مقاومت در برابر کفّاری بود که کلامشان در تضاد با اصول مقدّس او بود. بنابراین روحیه دینی قوی ایی را در میان مسلمانان منتشر می ساخت و به حمیت و جوانمردی در برابر تعصّب جاهلانه تأکید می کرد. و این چنین پیامبر در میان آنها هیجان و نشاط انتشار و تبلیغ، و اشتیاق فراوان به دفاع از حامیان اسلام مقدّس، و تمایل به جهاد را ایجاد می کرد. نظیر این عمل، سخن ایشان به شاعری است؛ فرمودند: مشرکین را هجوکن، که روح القدس در آنچه از هجو آنها می گویی، با تو همراه است. (۴۱)

شعر، همان استدلال و احتجاج مذهب است

ما در شعر نیک گذشتگان، تنها شاهد الفاظی هستیم که در بوته نظم ریخته شده یا کلماتی که فقط بر روی یک رشته منظم شعری چیده شده اند. این در حالی است که ما پس از اسلام، با شعری روبه رو می شویم که حاوی مباحثی عالی در زمینه معارف است؛ از دو علم کتاب و سنت گرفته، تا دروس عالی فلسفه، و اندرزها و موعظه های نیکو و اخلاق و...

شعر مذهبی دارای ویژگیها و اهداف دیگری نیز هست، که ما مهم ترین آنها را که در شعر گذشتگان وجود ندارد، یعنی همان احتجاج و استدلال در مذهب، دعوت به سوی حق، انتشار فضایل خاندان رسول خدا و نیز انتشار

ویژگیهای روحی این خاندان پاک در جامعه، یافتیم، که به شکلی جذاب و با اسلوبی نو مطرح شده؛ به گونه ای که با ارواح و اندیشه ها در آمیخته است، و این چنین صدای رسایش به دور و نزدیک می رسد و زبان هر دوست و دشمنی را گنگ می سازد؛ هر چند صدایش در هستی به خوبی به گوش نمی رسد و گوشه و کنار جهان، شهرت او را پنهان کرده و سعی در کوچک شمردن آن دارد. اما این شعر رایج می گردد و همه را فرامی خواند و آوازه اش را در سرزمینها به پرواز درمی آورد و آویزه گوشها می شود.

شما تأثیر شعر نیکو و زیبا را در نفس و روح خود برتر از هرگونه تبلیغی می باید. چه کسی پیدا می شود که قصیده میمه فرزدق را بخواند و از شدت اشتیاق و محبت، به سوی او به پرواز در نیاید؟ یا هاشمیات کمیت را بخواند و سراسر مملو از احتجاج برای حق نشود؟ یا عینیه حمیری را به ترنم بخواند و نفهمد که حق و حقیقت به دور این ممدوح در گردش است؟ یا تائیه دعبل بر او خوانده شود و از مظلومیت اهل حق اندوهگین نگردد. یا میمه ابو فراس به گوشش بخورد و موی بر اندامش راست نگردد و هر یک از اعضایش را در مقام خطاب به مردم نیابد؛ آنجا که می گوید:

ای فروشدگان شراب، دست از فخر فروشی هایتان نسبت به قومی که کالای فروشان در روز حاجت، خون است، بردارید!

شعر نَزَدِ ائِمَّه (ع)

شعر از این لحاظ، اهمّیت زیادی را در نزد حامیان دین - اهل بیت وحی - کسب کرده است؛ تا جایی که ما توجّه و گوش سپردن به شعر و صرف وقت گرانبها برای شنیدن آن، از جمله بزرگ‌ترین وسایل تقرّب و بهترین طاعات به شمار می‌آوریم. این امر، گاهی بر عبادت و دعا در شریف‌ترین اوقات و بزرگ‌ترین جایگاهها مقدّم شمرده می‌شود؛ چنان‌که از سخن و گفتار امام صادق - علیه السّلام - درباره هاشمیات کمیت چنین برداشتی می‌شود، و آن، زمانی بود که کمیت در روزهای تشریق (سه روز بعد از عید قربان که گوشتهای قربانی را خرد یا در آفتاب خشک می‌کنند) در منی بر امام وارد شد و گفت: فدایت شوم. آیا برایت شعر نگویم؟

امام فرمودند: این روزها، روزهای مهم و عظیمی است. کمیت گفت: شعر درباره شماس است.

پس چون امام (ع) سخن وی را شنید، به دنبال خانواده او فرستاده و ایشان را گرامی داشت و فرمود: شعرت را بیاور! کمیت از اشعار هاشمیات خود لامیه‌اش را خواند و از دعای امام (ع) و هزار دینار و لباسی برخوردار شد. (۴۲)

شعر، شمشیر برنده از نیام برآمده

به جهت همین هدف مهم، شعر در قرون اولیه - چه به شکل مدح و هجاء و چه رثاء - همچون شمشیری برنده و برکشیده در دست دوستانان ائمه دین، و به منزله تیری نافذ بود که در جگر

دشمنان خدا فرود می‌آمد. ائمه - که درود خدا بر آنها باد - نیز به همین دلیل، باب ثروت فراوانی را به روی شعرا می‌گشودند و از مال خداوند به اندازه‌ای به آنان می‌بخشیدند که آنها را از تکسّب و اشتغال به کاری غیر از این مهم بی‌نیاز سازند. آنان - که امینان وحی خدا بودند - شاعران را به این امر تشویق کرده و از جانب خدا به آنها بشارت می‌دادند. مانند این سخن ایشان که: «هر کس درباره ما، یک بیت شعر بسراید، خداوند در بهشت خانه‌ای برای او بنا می‌نهد.» همچنین مردم را بر آموختن و حفظ سخنانی که درباره آنها گفته می‌شد، تشویق می‌کردند؛ مانند سخن امام صادق (ع) که فرمودند: «به فرزندانان شعر بیاموزید»، و همچنین فرمودند: «هیچ سخنگو و شاعری نیست که درباره ما بیت شعری بگوید، مگر آنکه روح القدس او را مؤید گرداند.» (۴۳)

شعر متعهد نزد شاعران متعهد

به یمن سنت و ترغیب و تشویق پیامبر امت، برخی صحابه شاعر، در قالب گروه و موکبی، همراه سرورشان - پیامبر عظیم‌الشأن - بوده و همچون شیران درنده، بدنهای شرک و ضلالت را از هم می‌دیدند و همانند بازهای شکاری، دلها و گوشها را به صید خود درمی‌آوردند. این موکبها در حضر، گرد پیامبر حلقه می‌زدند و در سفر، همراه او حرکت می‌کردند. مردان این موکبها، سوارکاران میدان و جنگ بودند که شمشیر و تیر شعر را به همراه داشتند و برای

اصول و مبادی اسلام مقدس به جدال می پرداختند و با زبانهایشان در راه خدا جهاد می کردند. این روحیه دینی دلهای افراد اجتماع را تسخیر کرد و در نفوس آنها نفوذ نمود و آن را آراست و با روحها در آمیخت و حتی با نفوس زنان مسلمان ممتزج شد. این چنین بود که آنها به این دین هجوم آوردند و خود را تحت اختیار آن نهادند؛ حال آنکه پیش از آن، بانوانی پرده نشین بودند و به برکت شعر نیکو و نظم و سرایش بدیع، به حمایت و دفاع از پیامبر امت پرداختند.

جهاد شاعران

در آن هنگام که تاریکی جامعه را در برگرفته و ظلم و جور، سیادت یافته بود و خورشید حقیقت در زیر ابرهای انحرافات و مهلکه ها، پنهان مانده بود، غیرتمندان و مخلصان، با تمام قدرت و توانی که برایشان فراهم بود، برای دفاع از حق و حقیقت به پا خاستند. تاریخ اسلام، شاهد صحنه های عظیم و جاودانه ای برای شاعرانی بوده است که در لحظات حساس و بسیار جدی، کوشیدند فریادهایشان را بر سر ظلم و ظالمان فرود آورند. و این هم نمونه ای از این موارد: هنگامی که رسول خدا (ص) دعوت خویش را علنی ساخت، با هجوم ظالمانه ای از جانب کفار و مشرکین مواجه شد. بنابراین آن گروهی که به رسالت او ایمان آورده بودند، با جان و مال خویش اقدام به دفاع از ایشان کردند. برخی، علاوه بر این، با زبان خود نیز از دعوت

پیامبر دفاع کردند؛ از جمله این افراد، پیر بطحاء [ابوطالب] بود که در آن لحظات حساس، چنین سروده است:

خود را در برابر او مشتاق و آرزومند یافتم و از او با تمام اعضايم دفاع می کنم. شکی نیست که خدا، امر خویش را بالا می برد، و در دنیا و روز مجادله، آن را در بالاترین مرتبه قرار خواهد داد. چنانکه به جد و پسرش، در طی امروز و دیروز نشان داد که رؤیایشان به بهترین وجهی به حقیقت پیوست. حتی دفاع از پیامبر، نزد او از خانواده و فرزندان هم عزیزتر است: منزلت محمد امین در میان قومش، در نظر من، بر منزلت فرزندانم نیز برتری دارد.

در آن هنگام که مهار اسب را در دست گیرد، من او را به خود نزدیک گردانم، در حالی که شتران سرخ موی به خاطر زاد و توشه ای که [از برای او] دارند، سنگین شده اند.

و در اینجا نیز می گوید:

علی و جعفر به هنگام بالا گرفتن امور و سختیها، مورد اطمینان من هستند. من آنها را بسیار قوی و توانا در عرصه جنگ دیدم. به همین خاطر است که در مفاخره رقیب می جویم یا در جنگ شرکت می کنم.

شما [علی و جعفر] پسر عمّتان را تنها نگذارید و او را یاری کنید، که در میان دشمنان برادر دوشادوش برادر و پدر می جنگند. (۴۴)

شایسته است در پایان بحث، با توجه به اینکه روزهای شهادت امام حسین (ع) در صحرای کربلا را در پیش داریم، اشاره ای نیز به

اشعار شاعرانی که در این وادی، از جهت کثرت شعرسرایسی و انتشار روحیه مذهبی و عدالت خواهی، گوی سبقت از یکدیگر ربوده اند، داشته باشم؛ و این، برخی از آنهاست.

نگاهی به موکب شاعرانی که در رثاء حسین (ع) شعر سروده اند، بیندازید؛ تنها یک شاعر، یعنی شیخ احمد بلادی، که از شاعران قرن دوم هجری است، هزار قصیده در رثای امام حسین (ع) سروده، و چنان که علامه امینی در دایرةالمعارف خود آورده، آن را در دو مجلد ضخیم، جمع آوری و تدوین نموده است.

شیخ خلیعی، جمال الدین بن عبدالعزیز، که از شاعران قرن نهم است نیز دیوان شعری درباره امام حسین (ع) دارد. شیخ محمد شویکی، از شاعران قرن دوازدهم، دیوانی در مدایح پیامبر (ص) و خاندان او و دیوان دیگری در ذکر مرثیه هایی برای ایشان دارد، که دومی را *مسبل العبرات*: [جاری کننده اشکها] نامیده است که حاوی پنجاه قصیده در اوزان مختلف می باشد. همچنین کتاب «المنتخب»، اثر شیخ محی الدین طریحی، متوفی در قرن دوازدهم، به دست ما رسیده است که شامل دهها قصیده است. نظیر این آثار، صدها مقتل و حماسه دیگر نیز وجود دارد که حکایت حسین (ع) را بازگو می کند، و مجموعه های خطی بسیاری نیز در کتابخانه های عمومی و اختصاصی داریم که در آنها صدها قصیده حسینی به چشم می خورد.

ما به این کتابها و دیوانها در مقاله خود اشاره نموده و عنوان مقاله مان را - که نقش ادبیات در

رسالت اسلام است - برطبق همین مطالب انتخاب کردیم.

قیام حسین (ع) نیز چنان بود که نور آن، مشرق و مغرب عالم را روشنایی بخشید، و عقلها و اندیشه ها را به خدمت گرفت. این قیام، نوری بود که در دل های مسلمین افروخته شد و آنان را واداشت تا زبان به مدح و رثاء بکشایند. این قیام، سرود عزت و سربلندی بر زبان نسلها بود؛ دلها را به حرکت و لرزش درآورد و جانها را با زمزمه های زندگی حیات بخشید.

روزگار و تاریخ، هیچ گاه، خروش شاعرانی همچون دعبل، کمیت و نظایر آنها، و جهاد مقدّشان را در عالم شعر و ادبیات فراموش نمی کند. اشعار زیر، نمونه شعر دعبل است در رثای حسین (ع):

مدرسه های آیات الهی، از هر رفت و آمدی خالی گشته و عرصه های منازل وحی از سکنه تهی است. در «خیف»، واقع در «منی»، در کنار رکن، به هنگام وقوف در عرفات و رمی جمرات، در هیچ یک از این منزلهای، خاندان رسول الله دیده نمی شوند.

اینها، منزلهای گروهی بود که مردم با هدایتگری ایشان، راه رستگاری را می یافتند و در سایه آنها، لغزشها و خطاها اصلاح می شد.

منزلهایی که به منظور اقامه نماز، پرهیزگاری، روزه داری، تطهیر و انجام حسات برپا شده بود.

سپس در همین موضوع می گوید:

ای فاطمه! اگر حسین را بر خاک افتاده

می دیدی، در حالی که در کنار فرات، تشنه، جان داده است، در این صورت، ای فاطمه، بر گونه خود سیلی می زدی و اشک از چشمها بر گونه هایت جاری می شد.

ای فاطمه! به پا خیز، ای دختر بهترین انسان؛
پا خیز و زاری کن بر ستارگان درخشان افتاده در سرزمین کربلا. (۴۵)

کربلاء کرب و بلاه (کربلاء، اندوه و ابتلاء)
مؤلف نهج البلاغه - سید شریف رضی - بر همین منوال حرکت نموده و قصایدی در مرثیه امام حسین (ع) سروده است. اینها نمونه هایی از آن قصاید است که وی در کربلا سروده و جدش سید الشهدا (ع) را رثاء گفته:

ای کربلاء، همواره در اندوه و بلا باقی بمانی، که خاندان مصطفی در نزد تو شاهد چه مناظری بوده است!

چه خونها که به هنگام بر خاک افتادن آنان، بر خاک تو جاری شد و چه اشکها که روان گشت!

چه زنان پاکدامنی که به خاطر شهید تشنه لب کربلا، اشکهایشان، گونه هایشان را سیراب نمود! زنانی که بر گل و لای خاک کربلا در جست و جوی خون گلویی که با خاک و شن آمیخته، دست می کشند.

چه میهمانانی که در سرزمینی خشک فرود آمدند، بدون آنکه از آنها پذیرایی شود! آب را نچشیدند، مگر آن زمان که بالبه تیز شمشیرها بر آبشخور مرگ گرد آمدند و بهره مند گشتند.

خورشید، خورشیدهایی از این خاندان را فرو پوشاند که در درخشش و تعالی، به بلندای آنها نمی رسید.

و نیز چهره هایی همچون چراغهای نورانی را فرو پوشاند. گویی ماهی بودند که پنهان گشتند یا ستاره ای که فرو افتادند.

ای رسول خدا! ای کاش خاندانت را به چشم می دیدی که میان کشته شدگان و اسیرانند!

از گرمازدگان، سایه را دریغ می داشتند و تشنگان را با سرنیزه هاشان سیراب می ساختند.

در آن هنگام، چشمانت چنان منظره ای از آنها می دید که گویی خار در چشم و استخوان در گلو داری. ای وای از شهیدی که روزگار با کشته شدنش، پایه های دین و نشانه های هدایت را ویران ساخت!

او را کشتند، با اینکه می دانستند که او، پنجمین نفر از اصحاب کساء است. ای رسول

الله! ای فاطمه! ای امیرالمؤمنین، یا مرتضی!

چگونه خداوند با زیروزبر کردن زمین، یا سنگباران آسمان، نسبت به عذاب آنها تعجیل نمی کند؟

اگر با نوادگان قیصر و پادشاه روم، رفتاری را که یزید کرد، انجام می دادند، ستم و ظلمی روا نداشته بودند.

چه بسیار گردنهای فرزندان فاطمه که میان آنها بادشاه های تیز جدا شد!

پی نوشتها

۱- در حال حاضر متجاوز از یکصد و ده کتاب و رساله می باشد.

۲- این همایش در زمان حیات پربرکت امام راحل برگزار گردید.

۳- همزمان با برگزاری این کنگره - حزب بعث عراق هم برای اغفال مردم و ایجاد جو مناسب برای خود اقدام به برگزاری همایش شریف رضی در بغداد نمود.

۴- مهیار دیلمی در جلد ۲ از دیوانش به فقدان صنعت شعری با وفات رضی و ابن نباته اشاره می‌کند... و در کتاب الشیعة و فنون الاسلام [شیعه و هنرهای اسلامی] از علامه سید حسن صدر، صفحه ۱۴۶ نقل شده است که: اولین کسی که اشعار بسیار و عالی [در این زمینه] داشت، شریف رضی - برادر مرتضی - است و او بهترین مصداق این سخن است که درباره اش گفته می‌شود: وی شاعرترین فرد قریش و شاعرترین شخص از بین طالبین است و همراه و همپای او هیچ شاعری - نه از متقدمین و نه از متأخرین - قابل ذکر نیست.

۵- یونس: ۳۲.

۶- ک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۷۳.

۷- احزاب: ۱۹

۸- البیان و التبین، ج ۱، ص ۷ (الرحمن: ۱-۴).

۹- آل عمران: ۱۳۸.

۱۰- شعراء: ۱۹۵.

۱۱- نحل: ۸۹.

۱۲- مقدمه کتاب "مناهل الأدب العربی".

۱۳- دیوان سید شریف رضی، ج ۱، مقدمه.

۱۴- دیوان سید شریف رضی، ج ۱، مقدمه.

۱۵- نگاه کنید به جواهر الادب، ص ۲۷۱.

۱۶- طه: ۲۸-۲۷

۱۷- قصص: ۳۴

۱۸- شعراء: ۱۳

۱۹- قصص: ۳۴

۲۰- شعراء: ۱۳

۲۱- طه: ۲۵-۲۸

۲۲- جواهر الأدب، ص ۳۶۷، تحت عنوان ادبیات و

پیدایش زبان عربی (طه: ۳۶).

۲۳- هود: ۱

۲۴- فصلت: ۴۲

۲۵- جواهر الأدب، همان. (اسراء: ۸۸)

۲۶- اساس البلاغة زمخشری، ج ۱، صص ۲-۳.

۲۷- همان.

۲۸- الزمر: ۱

۲۹- تفسیر الجواهر از طنطاوی، ج ۱، ص ۳۴.

۳۰- توبه: ۶

۳۱- البرهان فی علوم القرآن از زرکشی، ج ۳، ص ۹۰

(یونس: ۳۸).

۳۲- نگاه کنید به تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۳۳۳

۳۳- همچون شبلی شمیل که در اشعارش می‌گوید:

هر چند من به دین او کافرم، اما آیامی توانم به آیات

محکم و متقن او هم کافر بوده و از آن چشم

پوشم؟

۳۴- اصول کافی، کتاب «العقل و الجهل»، روایت ۲۰.

۳۵- البیان و التبین، ص ۵۵

۳۶- الزحمن: ۱-۴

۳۷- مجلسی، ملامحمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۴،

ص ۳۴۰

۳۸- بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۱۹۳

۳۹- امینی، الغدير، ج ۳، ص ۳.

۴۰- مستدرک، ج ۳، ص ۵۸۲.

۴۱- الغدير، ج ۳، ص ۷.

۴۲- الغدير، ج ۳، ص ۲۰

۴۳- عیون اخبار الرضا؛ رجال الکشی، ص ۳۵۴؛

الغدير، ج ۲، ص ۳

۴۴- دیوان شیخ أباطح، ص ۳۳.

۴۵- ص ۲۹۷ شعر دعبل بن علی خزاعی.